

روزنامه

صورت‌بندی‌های دروغین؛ جمهوری اسلامی، اسرائیل و انحراف جنگ طبقاتی

محمدرضا کریمی

هنگامی که آتش برافروخته باشد، پندار خاموش بودنش خطایی‌ست بزرگ. آتش جنگ طبقاتی مدت‌هاست که برافروخته است. ستیزه‌های ناگزیر میان لایه‌های ناهم‌تراز درون طبقه‌ی سرمایه‌داری همواره پیرامون چنین جنگی پیدا و پنهان می‌شوند. ناآگاهی از این روند، افراد را در مواجهه با گوناگونی‌های چنان ستیزه‌هایی، آشفته می‌سازد. آشفته‌گی‌ای که منجر به پدیداری گمانه‌هایی در قالب نظریه‌هایی گردیده که هر چهره‌ی ناآشنای ستیزه را در قالب «وضعیت استثنایی» صورت‌بندی می‌کنند.

سرمایه‌داری کلیتی است که با رسمیت‌بخشی به ابتذال، خود را حفظ می‌کند. هر چند ستیزه‌های مداوم درون آن، امکان پاره کردن دیواره‌هایش را در اختیار کنش‌گران می‌گذارد؛ اما از آن‌رو که سازوکارهای سرکوب‌گرانه‌ی بسیاری دارد همواره خود را حفظ می‌کند. در واقع در حرکت‌های هم‌زمان، هم با اتکا به دستگاه ایدئولوژیک دولتی و رسانه‌ای به عادی‌سازی وضعیت بحرانی می‌پردازد و هم پیشینه‌ی منتقدین خود را به واکسن‌هایی بدل ساخته که در دقایق بحرانی، به سرکوب چند کنش‌گری که با خط مشخص در برابرش ایستاده‌اند، دست می‌زنند؛ تا آن‌جا که حتی آرای رادیکال نیز در لفافه‌های سیاست رفاهی، هویت‌محور یا اصلاح‌طلبی لیبرال مضمحل می‌شوند. بنابراین هر اختلال جزیی و کلی سرمایه‌داری، در سامانه‌ی هم‌پسته‌ای متشکل از سرکوب کنش و تحمیل گزاره‌های بی‌بنیاد، مضمحل شده و پس از گذشت زمان، با عناوین مختلف توجیه می‌شود.

هدف ستیزه‌های دهشت‌آور میان لایه‌های سرمایه‌داری، هیچ‌گاه نگهبانی از مردمی که در شکست و فرسودگی ناشی از زنجیرهای ستم به سر می‌برند، نبوده؛ بلکه همواره جهت تحمیل هژمونی خود به هرگونه دیگری پدید آمده است. کُ‌سازواری سرمایه‌داری، بی‌ثباتی‌های برآمده از تناقضاتش را نه با برکشاندن (رفع کردن امور ناضروری و حفظ امور ضروری)، بلکه با جا به جا کردنشان با بی‌ثباتی‌های دیگری که منجر به فراموش‌سپاری خود تناقضات گردد، به کناری می‌اندازد. از این گذر، لایه‌های گوناگون سرمایه‌دارَی در برابر هم ایستاده و هنگامی که نتوانند پیرامون مصادره‌ی ارزش و گردش سرمایه که در تصاحب نیروی کار، اعمال محدودیت یا مقابله با محدودیت‌های بر زنجیره‌ی تامین کالا و… به توافق برسند، در جای‌گاه دیگری هم می‌ایستند. در این کشاکش است که لایه‌های هم‌سرشت، با حرکت به سوی تحمیل هژمونی ویژه‌ی خود، ستیزه را رسمیت می‌بخشند. دولت‌ها به منزله‌ی لویاتان‌های برآمده از خواست لایه‌های اکنون هژمون سرمایه‌داری، در برابر هم می‌ایستند تا با بسیج لایه‌هایِ زیرین کارگری، به زورآزمایی بپردازند. شکست یکی از طرفین در این ستیزه‌ها، در بالاترین حالت از دست دادن یا کاهش هژمونی را به دنبال خواهد داشت و در هر صورت موجب از دست دادن جان کارگران و تثبیت سرکوب خواهد شد. تباهی پیش آمده از ستیزه‌ها، نقیضه‌های کلیت سرمایه‌داری را آشکار می‌سازد. از راه این آشکار شدن است که می‌توان کنش را به سپهر اجتماع تسری داد. کنش‌گرانی که با شکل دادن به پیوندی بدن‌مند با کارگران از بندهای ذهنی موجود فراروی کرده و شبکه‌هایی هم‌پسته از هم‌کنشی را بنا نهاده باشند، می‌توانند با برداشتن نخستین گام به سوی دگرش مناسبات، هُرم پلید ستیزه را به دَم مطلوب انقلاب گره زنند. سبب هراس صاحبان سرمایه، صرف خواست دگرگونی یا خشونت طغیان نبوده، بلکه امکان تداوم سازمان‌یافته‌ی آن است. دَم انقلاب، بدون گسترش یافتن خواهد پژمرد. بنابراین، اگر چه هم اکنون وجه مغلوب آتش جنگ طبقاتی، طبقه‌ی کارگر است؛ اما همچنان امکان پایان دادن به آن وجود دارد. پایانی که در آن، انسان تحقق یافته، چونان کارگزاری کالایی شده رخ نخواهد نمود و آفریننده‌ی تاریخ خویشن خواهد بود.

در میان ستیزه‌هایی که آتش جنگ طبقاتی را در غبار ایدئولوژی می‌پوشانند، تقابل جمهوری اسلامی و دولت اسرائیل جایگاهی ویژه یافته است؛ تقابلی که در بازنمایی رسمی، چون نزاعی میان «حق» و «باطل» عرضه می‌شود، حال آن‌که در سطح مادی مناسبات اجتماعی، نتیجه‌ای جز تشدید ستم طبقاتی، تحکیم سازوکارهای امنیتی و منحرف‌ساختن مبارزه‌ی واقعی از مسیر خود نداشته است. این ستیزه، نه بر سر رهایی مردم فلسطین و یا به اصطلاح محور عدالت تاریخی، بلکه در جدال میان دو سطح از بازتولید سلطه جریان دارد. دولت اسرائیل با تجمیع پیشینه‌ی نمادهای سرمایه‌داری نظیر اشغال نظامی، تکیه بر فناوری‌های نظارتی و نسل‌کشی، که بارها و بارها در نافیلم‌های هالیوودی بازنمایی شده‌اند، نماد هژمونی سرمایه‌ی جهانی شده و به هم‌راه آمریکا در یک سو ایستاده؛ در سویی دیگر، دستگاه جمهوری اسلامی برآمده از سرمایه‌داری ظاهراً ملی که ستیزه‌گری با اسرائیل را بدل به ابزاری برای سرکوب داخلی، توجیه ریاضت اقتصادی، سربازگیری از فرودستان و تحمیل هژمونی خود به توده‌های بی‌نوا ساخته است.

در این دوگانگی، فلسطینی بی‌نوای انسان‌زدایی شده، کارگر ایرانی به حاشیه رانده شده و حتی همان تعداد فرودست ساکن دژی به نام اسرائیل، رهایی نیافته و بار اصلی این ستیزه‌های پوچ را بر دوش خواهند کشید. هر حمله‌ی هوایی، هر تحریم جدید، هر مانور ایدئولوژیک، بهانه‌ای‌ست برای تعویق مرزها، تعطیلی صنایع، و نظامی‌سازی بیشتر فضای زیست مردم فرودست. جنگی که به نام «دفاع از خود» به راه افتاده، اما مفهوم حقیقی آن را مدفون ساخته است. جمهوری

اسلامی، سال‌ها در چارچوب چنین منازعاتی موفق شده هر اعتراض کارگری را با برچسب «هم‌کاری با دولت معاند» سرکوب کند و با ارجاع به تهدید خارجی، زندان‌ها را از فعالان صنفی و کارگران معترض انباشته سازد. دولت اسرائیل نیز با روایت‌سازی دایمی از تهدیدهای خارجی و ارباب‌های موشکی، سیاست‌های نژادپرستانه‌ی خود را توجیه کرده و فقر طبقه‌ی کارگر اسرائیل، به‌ویژه در میان یهودیان شرقی، اعراب اسرائیلی و مهاجران را زیر پوست سیاست امنیتی پنهان کرده است. در این وضعیت نمی‌توان هیچ گونه رهایی‌ای را برای هیچ فرودستی متصور شد.

ستیزه‌ها با بدل شدن به اصول سیاسی و نظامی، موجب به حاشیه راندن رنج بی‌صدا و تصویر فرودستان شده است. کسانی که در آتش‌بس‌ها پناهی ندارند، از ناصالح‌های گذرا منتفع نمی‌شوند و در تصمیمات پیرامون جنگ حتی به آنان اختصاص داده نمی‌شود. پس وظیفه‌ی کنش‌گران این است که ستیزه‌ها را نه چونان نبردی آرمانی، بلکه مانند ابزارهای انحراف جنگ طبقاتی برملا کرده، نشان دهند که چگونه شعار «مرگ بر اسرائیل» در دهان حکومتی می‌چرخد که هم‌زمان، حقوق کارگران را سرکوب می‌کند، سندیکاها را غیرقانونی می‌داند و در لابلای تحریم‌ها، خصوصی‌سازی‌های خشن و بی‌قاعده را به پیش می‌راند و یا «حق دفاع از خود» از تریبون‌های دولتی برخاسته که بعد از جنگ جهانی دوم، رکورددار بیشترین تهاجم به همسایگان خود بوده است. تنها با چرخاندن مرکز ثقل تحلیل به جنگ طبقاتی، می‌توان فهمید که آتش واقعی نه در جاه‌طلبی‌های اتمی و موشکی، که در شکاف‌های درونی نظم سرمایه‌دارانه زبانه می‌کشد و تنها با برساختن شبکه‌ای از هم‌پستگی بین‌المللی میان کنش‌گران و کارگران جهان است که می‌توان سلاح دشمن را کندتر ساخت.

اسرائیل، در هیات ابزار امپریالیسم امروزی، نه تنها با جمهوری اسلامی، بلکه با هر امکانی برای گسست از هژمونی سرمایه‌دارانه در خاورمیانه می‌جنگد. این حمله را نمی‌توان به عنوان رفع تهدید درنظر گرفت؛ چرا که بخش‌هایی از سرمایه‌داری ایران با وقوف به شکست خود و به تمنای پیوند یافتن هرچه بیشتر با سرمایه‌داری جهانی، مدت‌هاست که نه با اسرائیل، بلکه با آمریکا هم‌کاری‌هایی داشته‌اند. نفوذهای اطلاعاتی در سطوح بالای دولتی نه از منظر توان موساد در زمینه‌ی نفوذ، بلکه از دید تمنای هم‌کاری با آمریکای بخش‌هایی از سرمایه‌داری ایران قابل توجیه است. دولت‌های ترامپ و نتانیاهو برخلاف داستان‌سازی‌هایشان، به شدت به چنین ستیزه‌ای با نتیجه‌ی پیشاپیش مشخصی نیاز دارند. درون مرزهای تحت کنترل هر دو دولت چالش‌های اجتماعی بسیاری پیش آمده که در چارچوب‌های کنونی هیچ راهی برای رفعشان وجود ندارد؛ بنابراین مخاطره باید دربرون از مرزها تصویر شود تا با پرتاب خشونت به بیرون، به شکلی فرافکنانه اقتدار دولت نمایش داده شود.

جمهوری اسلامی حتی پیش از دستور اجرای حملات اسرائیل نیز شکست

خورده بود. سرمایه‌داری موسوم به ملی که با کنار زدن مزاحمی چون شاه، سامانه‌ی ویژه‌ی خود را تحت عنوان «جمهوری اسلامی» بر سر کار آورده بود، در پی چالش‌های مختلف با سرمایه‌داری جهانی‌ای که همواره برای تامین مواد اولیه، گردش سرمایه و… به آن نیاز داشت، شکست خورده بود. جدال میان لایه‌های مختلف سرمایه‌داری ایران بر سر پذیرا گشتن شکست که جناح موسوم به اصلاحات نمایندگان سیاسی آن بودند و یا احاله‌ی آن به وضعیتی دیگر که جناح مصطلح به اصول‌گرا آن را دنبال می‌کردند، صبر سرمایه‌داری جهانی را لبریز کرده، موجب شد تا دستش را از آستین دژ نظامی فراقانونی‌اش (اسرائیل) بیرون آورده، گلوی دولت جمهوری اسلامی را بفشارد.

در کل، وضعیت جمهوری اسلامی بدتر از سال ۶۷ نیست. همان‌گونه که آن زمان توانست با کشتار کنش‌گران بسیاری که به درست یا اشتباه با ایستادگی بر راهی که گزیده بودند، گلیم خود را از آب بیرون بکشد، این بار نیز به دلیل فقدان بدیل مشخص، خواهد توانست با سر به آستان مقدس ارباب (آمریکا) گذاشتن، به مصالحه‌ای دست یافته و پس از آن، با مظلوم‌نمایی و نمایش تقابل‌های ایدئولوژیک دیگری، هر آن‌چه پیش‌تر بوده را به شکلی دیگر بازتولید کند.

این برخورد، تا کنون بسیاری از توهمات را کنار زده و برای ساده‌اندیشان نیز مسجل ساخته که نه برای مردم، بلکه برعلیه مردم پدید آمده است. آمریکا پس از نخستین انفجار پیروزی خود را جشن گرفته و پنداره‌های افول هژمونی‌اش را زدوده است. جمهوری اسلامی معدود جریانات مترقی را از ره‌گذر «نعمت بودن جنگ» منکوب، استحاله یا سرکوب خواهد کرد. تکلیف اسرائیل نیز به عنوان نماد سیطره‌ی سرمایه‌داری مشخص است. این شیر بی دم و یال و کوپال که چین، امریکا و اروپا هر کدام دمی، یالی یا کوپالی بر تصویرش افزوده‌اند، میخ سیطره‌ی خود را بر مغزهای گنبدیده‌ی خارا در برابر اندیشه فرو خواهد کرد و عربده‌های حامیان‌ش بالا خواهد رفت. عربده‌هایی که از ته زباله دان تاریخ برخاسته و مردم آگاه مشمئز از آنان، پس از فروکش کردن ستیزه‌ی کنونی در زباله دان را خواهند بست تا بیش از این از چنان انکر الاصواتی آزرده نشوند.

این ستیزه دردآور است. چنان که دیوی دست در پوست و گوشت کرده، ستون فقرات را چنگ زده و بکشد. مواجهه‌ی تمام و کمال با چنین درد جان‌کاهی، به دلیل عدم وجود بدیل کارآمد، تقریباً امکان‌پذیر نیست و آثار مخرب آن تا مدت‌ها بر جای خواهد ماند؛ اما به نوبه‌ی خود، برای آنانی که هیچ‌گاه کنش را با دست و پا زدن‌های بیهوده یا واکنشی خلط نکرده‌اند، نقطه‌ی عطفی خواهد بود تا از مجرای آن به بازاندیشیِ خویشتن، کلیت موجود و کنش کارآ بپردازند.



نتانیاهو و مهندسی ایدئولوژیک تروریسم محمدرضا کریمی

بنیامین نتانیا‌هو، نخست‌وزیر اسرائیل، در دو اثر کلیدی خود، «صلح پایدار» و «تروریسم: چگونه غرب می‌تواند پیروز شود» ، کوشیده است تا دستگاهی ایدئولوژیک برای بازنویسی تاریخ، پاک‌سازی سیاسی خشونت استعمارگرایانه‌ی صهیونیسم و برای توجیه ماشین کشتار و اشغال‌گری اسرائیل، گفتمانی هژمونیک فراهم آورد. این دو نوشته را نمی‌توان «تحلیل» یا «تاریخ‌نگاری»خواند؛ بلکه باید آن دو را به عنوان اسناد ایدئولوژیک و ذیل سامانه‌ای گفتاری که به شکلی صیقل‌خورده، تاریخ را به ابزار خشونت سیاسی بدل کرده، دروغ را به امر اخلاقی پیوند زده و ترور دولتی را به زبان انسان‌دوستی ترجمه می‌کند، فهمید.

در این آثار، نتانیا‌هو خود را فراتر از مقام یک سیاست‌مدار و چونان یک «پیشگوی حقیقت»، یک سوژه‌ی حامل «فرمان تاریخی» و یک قوم‌شناس آگاه به سرنوشت ملت‌ها معرفی می‌کند. او در مقدمه‌ی «صلح پایدار» با روایتی آمیخته به اندوه قومی، خود را وارث رنجی چندهزارساله می‌نامد که باید به «سرزمین یگانه‌ی قوم یهود» بازگردد. این «بازگشت»، آن‌گونه که از کنه گفت‌مان او بیرون می‌جهد، نه بازگشت به سرزمین، بلکه بازگشت به سلطه است؛ سلطه‌ای که خود را نه به عنوان امری تحمیلی، بلکه به عنوان «حق طبیعی امنیت» عرضه می‌کند. نتانیا‌هو می‌نویسد: «اگر در نیمه‌ی اول قرن بیستم دولت یهودی وجود داشت، هولوکاست اتفاق نمی‌افتاد. و اگر بعد از آن دولتی نبود، دیگر یهودی‌ای باقی نمی‌ماند) «صلح پایدار، ص (Xv این جمله، به‌ظاهر دفاع از بقا، در واقع یک سازوکار هژمونیک برای اخاذی اخلاقی از قربانیان گذشته و توجیه جنایت علیه قربانیان امروز است. در این گفتار، حافظه‌ی تاریخی به سلاح ایدئولوژیک و رنج گذشته به زبانی برای تبرئه‌ی خشونت فعلی بدل شده است. این همان منطق «استعمار قربانی محور» است که استعمارگر با استناد به آن و در واقع با سلاح قربانی بودگی، بر قربانیان تیغ می‌کشد.

چنان‌چه آشکار است، مساله فراتر از توجیه خشونت می‌باشد. در بنیان نظری نتانیا‌هو، ایده‌ی «دولت یهودی» با دو مفهوم بنیادین پیوند می‌خورد:

- ملتی ازلی و ابدی که هیچ تناقض درونی ندارد.
- سرزمینی طبیعی که با اراده‌ی الهی به این ملت اختصاص یافته است.

این دو ایده، اسطوره‌هایی برای حذف تاریخ فلسطین، حذف ساختارهای طبقاتی، تبعیض‌آمیز و نژادپرستانه‌ای که دولت اسرائیل بر مبنای آن ساخته شده و در کل، ابزارهایی برای حذف تاریخ واقعی هستند.

در همین راستا، مفهوم «تروریسم» در نزد نتانیا‌هو را نمی‌توان ذیل تحلیلی از خشونت به‌عنوان پدیده‌ای سیاسی برشمرد؛ چرا که آن را به عنوان ابزاری برای اخراج سیاسی دشمنان از حیطه‌ی مشروعیت به کار برده است. او در «تروریسم: چگونه غرب می‌تواند پیروز شود»، با تعریفی به‌ظاهر روشن اما در واقع کاملاً ایدئولوژیک از تروریسم، عملاً هر نوع مقاومت علیه اشغال‌گری و سنخ‌های گوناگون خشونت را به «شر مطلق» بدل می‌کند؛ «تروریسم، قتل سیستماتیک عامدانه‌ی بی‌گناهان برای اهداف سیاسی است.» (تروریسم، ص. ۹) این جمله‌ی ظاهراً معصومانه، پرسش‌هایی اساسی را پاک می‌کند. این که «چه کسی تعیین می‌کند که بی‌گناه کیست؟»، «چه کسی مشروعیت هدف سیاسی را و با کدام سنجه‌ها تعریف می‌کند؟» و «چه کسی صلاحیت دارد ترور را به اقدامی بجسباند یا نجسباند؟» نتانیا‌هو بیان نموده که «فقط دولت‌ها» چنین نقشی را می‌توانند ایفا کنند. فقط ساختارهایی که «ما» آن‌ها را مشروع می‌دانیم. در نتیجه، در حالی که کشتار ارتش اسرائیل، قتل‌عام در غزه، محاصره و اشغال، تنها دفاع از «امنیت» خوانده می‌شود، هر نوع مقاومت فلسطینی، هر شکل از خیزش مردمی و هر شکل از خشونت پاسخ‌گو در برابر خشونت استعمار، به «تروریسم» تقلیل می‌یابد. این‌جاست که ما با شکلی تمام عیار از «ایدئولوژی امنیت» مواجه می‌شویم. جهانی که در آن امنیت تنها برای دولت‌های امپریالیستی معنا دارد، و زندگی تنها وقتی ارزش دارد که تحت نظم موجود قرار گرفته باشد.

یکی از بنیادین‌ترین عناصر ایدئولوژیک در کتاب «صلح پایدار»، استراتژی‌ای است که می‌توان آن را «استعمار از طریق حافظه» نامید؛ یعنی بازنویسی گذشته به نحوی که خشونت حال حاضر در چشم مخاطب مشروع جلوه کند. نتانیا‌هو در سراسر کتاب خود کوشیده است تا نه تنها تاریخ را به روایت صهیونیسم تقلیل دهد، بلکه هر امکان تاریخی بدیل، هر چشم‌انداز متفاوتی از هم‌زیستی، مبارزه، یا مقاومت را نیز حذف کند. او در این معنا، صهیونیسم را فراتر از پروژه‌ای سیاسی قرار داده و آن را به منزله‌ی تلاشی برای نابودی حافظه‌ی فلسطینی، تاریخ عربی و هر غیر یهودی–صهیونیستی‌ای که در این سرزمین زیسته، تعریف می‌کند.

او در فصل نخست کتاب، با عنوان «ظهور صهیونیسم»، بی‌هیچ اشاره‌ای به پویایی‌های سیاسی، دینی، طبقاتی، یا چندقومیتی جامعه‌ی یهودی در طول قرن‌ها، کوشیده تا چنان روایتی از تاریخ خلق کند که در آن «ملت یهود» به‌مثابه یک پیوستار هم‌بسته و ازلی از دل خاک اسرائیل (یا به‌زعم او یهودیه) برخاسته و به اجبار از آن بیرون رانده شده است. این تصویری است مبتنی بر اسطوره‌سازی نژادی از «بازگشت»، که به گفته‌ی ادوارد سعید، نه یک حرکت تاریخی بلکه یک «ابزار سیاسی برای پاک‌سازی بومیان» است.

حذف تاریخ تنها به حذف فلسطینیان در گذشته‌ی دور محدود نمی‌شود؛ بلکه با حذف تاریخی پروژه‌های هم‌زیستی، مبارزات عدالت‌طلبانه‌ی یهودیان ضدصهیونیست و حتی نادیده گرفتن نقش قدرت‌های امپریالیستی‌ای چون بریتانیا و ایالات متحده در مهندسی «بازگشت یهودیان» ادامه می‌یابد.

در سراسر کتاب، نتانیا‌هو از پروژه‌ی صهیونیستی با زبانی یاد می‌کند که کاملاً از استعاره‌های الهیاتی و نجات‌بخشانه بهره می‌برد: جملاتی مانند «ما ملت یهود پس از قرن‌ها دربه‌در بودن، خانه‌مان را بازپس‌گرفتیم) «صلح پایدار، ص (xiv این «بازپس‌گیری» دقیقاً همان چیزی است که با نگاهی ژرف‌تر به آن در می‌یابیم که نه در برگیرنده‌ی بازگشت به خانه، بلکه تصاحب خانه‌ی دیگران و تبدیل آن به دژ نظامی بوده است. به همین ترتیب، نتانیا‌هو در فصل‌هایی چون اسب تروا و نظریه‌ی مرکزی فلسطینی، می‌کوشد تمام گفت‌مان سیاسی فلسطینیان را به یک پروژه‌ی «تحریف‌گر»، «ضد یهود» و «تروریستی» تقلیل دهد. او اشاره‌ای به استعمار بریتانیا، به انتقال اجباری جمعیت یا به اشغال نظامی نمی‌کند. در عوض، تاریخ فلسطینیان به کاریکاتوری از خشونت و دشمنانی ذاتاً نفرت پراکن، غیرعقلانی و افراط‌گر بدل می‌شود.

این نوع بازنمایی را می‌توان نمونه‌ای کلاسیک از آن چیزی دانست که والتر بنیامین «تاریخ نویسی فاتحان» نامیده است. این نوع تاریخ نویسی، زمان را از خط سیر واقعی‌اش خارج کرده و آن را در خدمت نجات ابدی فاتحان قرار می‌دهد؛ هم‌زمانی‌ای که در آن هم گذشته و هم آینده، به تضمینی برای سلطه‌ی حال بدل می‌شوند.

در همین راستا نتانیا‌هو لحظه‌ی تاسیس اسرائیل را نه درون تاریخ، بلکه بیرون از آن و چونان تحقق وعده‌ای الهی که به‌رغم تمامی توطئه‌ها و دشمنی‌ها، باید رخ می‌داد و رخ داده است، می‌نشانند. با این کار، او هر گونه بحث درباره‌ی مشروعیت، حقوق بشر، یا عدالت را از حوزه‌ی عقلانیت خارج کرده و به ورطه‌ی الهیاتی غیرقابل مناقشه می‌افکند. این همان نقطه‌ای است که ایدئولوژی صهیونیستی از حالت دفاعی خارج شده و به موتور اصلی تهاجم تبدیل می‌شود. حافظه‌ی تاریخی‌ای که از طریق این روایات بازسازی می‌شود، حافظه‌ای برای حذف و سلب امکان یادآوری است. حذف فلسطین، حذف هم‌زیستی، حذف امکان مقاومت و حذف هر چیزی که با پروژه‌ی نژادی–دینی صهیونیسم ناسازگار است.

کتاب «تروریسم: چگونه غرب می‌تواند پیروز شود» که به همت نتانیا‌هو گردآوری و منتشر شده، ورای مجموعه مقالاتی به هم وصله پینه شده، مانیفستی ایدئولوژیک برای بازتعریف جهان از منظر دوگانه‌ی امنیت و خطر، غرب به‌مثابه قربانی بی‌دفاع و دشمنانی نامرئی، خشن و ناانسان که در حال تهدید تمدن‌اند، می‌باشد. این کتاب یکی از مهم‌ترین نمونه‌های بازنمایی لیبرال–نظامی از خشونت است که با استراتژی «انسان‌زدایی دشمن» و «تطهیر دولت» عمل می‌کند.

در ادامه، با دعوت از چهره‌هایی چون جرج شولتز، دانیل پاتریک مونی‌هان، جین کرک‌پاتریک و برنارد لوییس، تلاشی هماهنگ برای خلق «روایت واحد» از خشونت دارد. خشونتی که همیشه از آن سوی مرزها می‌آید، همیشه توسط «دیگری» صورت می‌گیرد و همواره تهدیدی برای غرب است. حتی زمانی که اعترافاتی ضمنی درباره همکاری دولت‌ها با تروریست‌ها صورت می‌گیرد، این اعترافات به‌گونه‌ای سازمان می‌یابند که وضعیت را به دوگانه‌ی «دموکراسی‌های خوب» و «رژیم‌های بد» تقلیل دهند. حقیقت آن است که این گفت‌مان نه با تروریسم مخالف است و نه خواهان نابودی آن بوده؛ بلکه در حال «مهندسی تروریسم» است. تروریسم برای این دستگاه، کارکردی دوگانه دارد:

- تولید ترس درونی برای توجیه کنترل، نظارت و گسترش نهادهای امنیتی؛
- تولید مشروعیت خارجی برای جنگ، اشغال و دخالت‌های نظامی.

در واقع، آن‌چه در این کتاب برجسته می‌شود، «صنعت ترس» است؛ صنعتی که با سرمایه‌گذاری سیاسی، رسانه‌ای و فرهنگی سوژه‌هایی تولید می‌کند که باید نابود شوند. دشمنانی «فاقد چهره»، «فاقد زبان»، «فاقد عقلانیت» و در یک کلام «ناانسان» که تنها پاسخ ممکن به آن‌ها بمباران، بازداشت، شکنجه یا حذف فیزیکی است. این روند، عادی‌سازی خشونت دولتی به واسطه‌ی اخلاق‌گرایی است. «ما بمب می‌ریزیم چون آنان

پنج‌شنبه ۲۹ خرداد ۱۴۰۴، ۱۹ ژوئن ۲۰۲۵، شماره ۲/۶

ناانسان‌اند. ما زندانی می‌کنیم چون تهدید وجودی‌اند. ما اشغال می‌کنیم چون آنها از حکومت بر خود ناتوان هستند.» این اخلاقی‌سازی سرکوب از طریق اهریمنی‌سازی دشمن برآمده از همان منطقی است که استعمار کلاسیک از آن بهره می‌برد.

آن‌گونه که در هر دو کتاب «صلح پایدار» و «تروریسم: چگونه غرب می‌تواند پیروز شود» بازتاب یافته، نقطه‌ی مرکزی دستگاه گفتمانی نتانیا‌هو، شکلی نهادینه از انسان‌زدایی از فلسطینی‌ها بر پایه‌ی تقسیم‌بندی نژادی است. نتانیا‌هو، با زبانی به‌ظاهر متمدن، دیپلماتیک و اخلاقی به بازنمایی فلسطینیان به‌عنوان جمعیتی تمدن ناپذیر، تهدیدگر، دروغ‌گو و فاقد ارزش زندگی انسانی می‌پردازد. وجه مشترک این گفتار را از گفتارهای کلاسیک نژادپرستانه‌ی قرن نوزدهم، دقیقاً همین تکرار استعاره‌های «عقب‌ماندگی تمدنی»، «خشونت ذاتی» و «ناتوانی در اداره‌ی خویش» است که امروزه به زبان امنیتی، حقوقی و ژئوپلیتیکی بازنویسی شده‌اند.

در صلح پایدار، او صراحتاً از اعراب به عنوان کسانی یاد می‌کند که «حتی پس از دهه‌ها صلح‌طلبی اسرائیل، هنوز قادر به پذیرش حق موجودیت ما نیستند.» (صلح پایدار، ص. ۳۲۵). در همین جمله، تصویری بنیادین ساخته می‌شود:

- اسرائیل: صلح‌طلب، عقلانی، مدرن، قربانی
- فلسطینی: نفی‌گرا، خشونت‌طلب، فاقد عقلانیت

دیپلماتیک

این تصویر، افزون بر توجیه اشغال‌گری، مرزهای حقوق نیم‌بند تاکتونی انسانی را نیز زیر پا می‌گذارد. بنا بر باور نتانیا‌هو، انسان تنها کسی است که تابع بودن خود را در نظم ژئوپلیتیکی غربی بپذیرد. هرکس این نظم را رد یا به چالش بکشد، «دشمن» است و هر دشمنی، به لحاظ وجودی «تروریست» و هر تروریستی، به لحاظ ماهوی «نابودی‌پذیر» است.

جودیت باتلر در کتاب «چارچوب‌های جنگ: چه زمانی زندگی قابل سوگواری است؟» می‌نویسد که «قابل سوگواری بودن» یکی از معیارهای بنیادین انسان‌شمردگی در نظم لیبرال–غربی است. گفتمانی که نتانیا‌هو نماینده‌ی آن می‌باشد، به دنبال حذف کامل سوگواری برای فلسطینیان بوده است. کشته شدگان فلسطینی، کودکانی که در بمباران‌ها نابود می‌شوند، زنان در اردوگاه‌های پناهندگان، قربانیان جنگ‌افزارهای شیمیایی و بمب‌های خوش‌های، همه از حوزه‌ی سوگواری و در نتیجه از حوزه‌ی انسایت، بیرون رانده می‌شوند. در هیچ جای این دو کتاب، حتی یک اشاره‌ی انسانی به زیست فلسطینیان وجود ندارد. تنها کلماتی که در توصیفشان تکرار می‌شوند، عباراتی چون «تهدید»، «نفرت پراکن»، «حمله‌کننده» و «مخرب» است.

این انسان‌زدایی تنها ابعاد فرهنگی یا زبانی ندارد. یکی از خطرناک‌ترین نتایج آن، مشروع‌سازی یک رژیم تمام عیار آپارتاید است. همان‌گونه که بسیاری از گزارش‌های نهادهای حقوق بشری (از جمله سازمان عفو بین‌الملل، دیده‌بان حقوق بشر و حتی گزارش‌های سازمان ملل) تاکید کرده‌اند، ساختار حاکم بر فلسطین اشغالی شکلی از تبعیض ساختاری، اخراج، محدودسازی حقوق مدنی، کنترل منابع آب، تخریب محیط زیست، کنترل آمد و شد افراد و نابودی برنامه‌ریزی شده‌ی زیستگاه فلسطینیان است. این ساختار، برای نتانیا‌هو نه فقط مشروع، بلکه ضروری و طبیعی است.

در کتاب تروریسم، زمانی که از راهکارهای مقابله با «خطر فلسطینی» سخن می‌گوید، زبانش به‌طرز چشم‌گیری به زبان یک فرمانده‌ی نظامی در دوران استعماری شباهت پیدا می‌کند: «مبارزه با تروریسم نیاز به ابزارهای بازدارنده دارد؛ از جمله ممانعت از تحرکات، ایجاد مناطق امنیتی و هدف‌گیری فرماندهان.» (تروریسم، ص. ۲۰۳) این زبان، نه تلاشی در راستای تعریف و تحقق «امنیت»، بلکه دستور «تصفیه» است. در پس واژگان سرد و استراتژیک، تصویری از مدیریت یک جمعیت «مازاد» وجود دارد که بر اساسش، آنها که نمی‌توانند در نظم موجود جهانی جای بگیرند، باید مهار، کنترل یا نابود شوند. این‌گونه است که خشونت برای نابودی دیگری به نام بقای خود، از طریق ساز و کارهای گفتمانی نتانیا‌هو، مشروعیت یافته و فراتر از آن، «ضروری»، «اخلاقی» و «رهایی‌بخش» معرفی می‌شود و از این گذر است که استعمار به نام دفاع از تمدن و اشغال ذیل صلح توجیه می‌شود.

یکی از ترفند‌های مرکزی بنیامین نتانیا‌هو در هر دو کتابش، گره‌زدن پروژه‌ی صهیونیسم به گفت‌مان لیبرالیسم است. او کوشیده تا اسرائیل را نه تنها به منزله‌ی یک دولت–ملت معمولی، بلکه به عنوان «پیشرفته‌ترین دموکراسی منطقه»، «نماینده‌ی تمدن غربی در خاورمیانه» و «دیوار دفاعی آزادی در برابر تروریسم جهانی» معرفی کند. این بازنمایی، فراتر از تبلیغ صرف، در حکم مهندسی اذهان برای توجیه کامل پیوند میان پروژه‌ی صهیونیسم و نظام سرمایه‌داری جهانی و ساختار ژئوپلیتیک امپریالیستی غرب است .

نتانیا‌هو در «تروریسم: چگونه غرب می‌تواند پیروز شود»، بارها می‌نویسد که تنها «اتحاد دموکراسی‌های غربی» می‌تواند تروریسم را شکست دهد. اما آن‌چه به‌صراحت نمی‌گوید، این

روزنامه

است که منظورش از «دموکراسی»، نظم کنونی مبتنی بر سلطه‌ی شرکت‌های چند ملیتی، بانک‌های جهانی، نهادهای امنیتی نولیبرال و رژیم‌هایی که تابع سرمایه‌ی جهانی‌اند، می‌باشد. در این گفت‌مان، «تروریست» هر کسی است که با این نظم مخالفت کند. آن فرد، چه مخالف فلسطینی باشد یا کرد، چه چپ‌گرای جهان سومی باشد یا زنی در حجاب یا مخالف پوشش اجباری، در خیابان‌های تهران باشد یا ناصره یا هر شهر دیگر خاورمیانه، همگی ذیل «تروریسم» دسته‌بندی می‌شوند.

به تعبیر نتانیا‌هو «تروریسم محصول فقر یا تحقیر نیست؛ بلکه نتیجه‌ی ایدئولوژی‌هایی است که به‌دنبال نابودی آزادی‌اند.» (تروریسم، ص. ۲۵) از نظر امثال وی، آزادی به رهایی مردم سرکوب شده اطلاق نمی‌شود و به معنی امنیت و حفظ وضعیت موجود است. نتانیا‌هو و هم‌پالگ‌هایش (از کرک پاتریک گرفته تا برنارد لوییس) در سراسر این کتاب، گفت‌مان دفاع از دموکراسی را به ابزار مداخله‌ی نظامی و سرکوب بدل کرده‌اند. این گفت‌مان، نسخه‌ی قرن بیست و یکمی استعمار لیبرالی است که شعار «ماموریت تمدن سازی سفیدپوستان» را به «مبارزه با تروریسم»، «حفظ ارزش‌های جهانی» و «دفاع از دموکراسی در برابر افراط‌گرایی» ارتقا داده است .

نکته‌ی مهم در این میان، نقش محوری اسرائیل در این پروژه است. نتانیا‌هو در صلح پایدار بارها تاکید می‌کند که «اسرائیل نه فقط پناهگاه یهودیان، بلکه خط مقدم جهان آزاد در برابر اسلام رادیکال و تروریسم دولتی است.» (صلح پایدار، ص. ۳۴۱) در این خط، هم‌زمان چند استراتژی به کار گرفته شده است:

- همسان‌سازی اسرائیل با «جهان آزاد»؛
- برساختن «اسلام رادیکال» به‌مثابه دشمن تمدن؛
- تبدیل دولت اشغال‌گر به سنگر دفاع از بشریت.

این‌گونه است که به سان جنگ عراق که با شعار آزادی و سرنگونی دیکتاتور آغاز شد و با شکنجه‌گاه‌های ابوغریب پایان یافت؛ دولت اسرائیل نیز از جنایات جنگی در غزه گرفته تا قتل روزنامه‌نگاران و دانش‌آموزان، پشت سپر دفاعی لیبرالیسم جهانی پنهان می‌شود.

صهیونیسم به‌مثابه پروژه‌ای استعماری در بستر جهانی‌سازی نولیبرالی، نیازمند مشروعیت جهانی است؛ بنابراین پیوند ایدئولوژیکش با لیبرالیسم، از حیث وجودی برایش ضرورت دارد. برخلاف استعمار کلاسیک که بر برتری آشکار نژادی متکی بود، استعمار صهیونیستی نیاز دارد که خود را «دموکراتیک»، «مدرن» و «غربی» نشان دهد و از قبل این نمایش، ضمن دل‌گرمی دادن به مخاطب غربی، خشونت‌هایش را مستتر سازد.

کتاب «صلح پایدار» بر خلاف عنوانش، نه درباره‌ی صلح بلکه درباره‌ی مصادره‌ی مفهوم صلح به نفع ساختار سلطه است. آن‌چه نتانیا‌هو در این اثر عرضه می‌کند، طرحی برای پایان‌بخشی به خشونت نبوده و نسخه‌ای است برای استمرار اشغال‌گری تحت پوشش «صلح دفاعی» یا همان چیزی که او بارها از آن با عنوان «صلح تضمین شده» یاد می‌کند. در این روی‌کرد، صلح به معنای استقرار نوعی توازن قدرت است که در آن اسرائیل هم‌چنان موقعیت برتر نظامی، ژئوپلیتیکی و روانی خود را حفظ می‌کند.

نتانیا‌هو در بخش‌های پایانی کتاب تصریح می‌کند که: «صلحی که در آن امنیت اسرائیل تضمین نشده باشد، صلحی نیست که دوام بیاورد.» (صلح پایدار، ص. ۳۹۹) اما مساله اینجاست که تعریف نتانیا‌هو از «امنیت» نیز کاملاً یک سویه و نامتقارن است. در این تعریف، امنیت اسرائیل به معنای برتری مطلق نظامی و امنیت فلسطینی‌ها در گرو تعهد به خلع سلاح و پذیرش وضعیت فرودستی طرح می‌شود. در هیچ جای کتاب، «امنیت فلسطینیان» به عنوان امری مشروع به رسمیت شناخته نمی‌شود. فلسطینی‌ها یا تهدیدند یا مشکل، معضل یا در بهترین حالت، «جمعیتی که باید در چارچوب اقتصادی–اجتماعی مدیریت شوند». از نظر نتانیا‌هو، راه حل نهایی برای این وضعیت، استناد به «حق تعیین سرنوشت» نبوده و بر «ادغام اقتصادی محدود» و «خودگردانی اداری در چارچوب امنیتی اسرائیل» استوار یافته است. (صلح پایدار، ص. ۴۰۵)

بدین ترتیب، صلح پیشنهادی او، در واقع صورتی از همان نظم آپارتاید است که بر اساس آن، اسرائیل حق کنترل را برای خود نگه داشته و اداره‌ی روزمره‌ی فقر و محاصره بر دوش فلسطینیان افکنده می‌شود. این تصور از صلح، شکلی از استمرار استعمار با ساز و کارهای جدید است. همان‌طور که در آفریقای جنوبی، رژیم آپارتاید می‌کوشید با تقسیم‌بندی‌های منطقه‌ای، خودگردانی ساختگی و واگذاری وظایف اداری به سیاهان، ساختار سرکوب را به‌صورت «صلح‌آمیز» حفظ کند، نتانیا‌هو نیز می‌کوشد اشغال را در قالب «ترتیبات امنیتی پایدار» جا بیندازد. نتانیا‌هو در تلاش است تا در چنین قالبی خشونت اسرائیل را پنهان ساخته و هم‌زمان، هر مطالبه‌ی فلسطینی را (تهدیدی علیه صلح» جلوه دهد. آشکار است که چنین صلحی به معنای خفه کردن خواستِ عدالت است و هیچ‌گاه شکل نخواهد گرفت.

خوانش کتاب سرمایه مارکس (بخش ششم)

حسن معارفی‌پور

آشنایی مارکس با نقد اقتصاد سیاسی

آشنایی جدی مارکس با نقد اقتصاد سیاسی، به آشنایی و دوستیش با انگلس بازمی‌گردد. در ژانویه‌ی ۱۸۴۴، انگلس مقاله‌ای با عنوان « نقدی کوتاه بر اقتصاد سیاسی » به آلمانی در «راینیشه تسایتونگ» منتشر کرد که ابتدا ازسوی مارکس جدی گرفته نشد. مارکس پس از آن‌که آلمان را به مقصد پاریس ترک کرد، در تبعید به همراه روگه، انتشار «سالنامه‌ی آلمانی–فرانسوی» را آغاز نمود. در پاریس، بعد از آن‌که در کتاب «نقد فلسفه‌ی حق هگل» حساب خود را با هگل و فوئرباخ روشن کرد، به پیشنهاد انگلس، کار روی نقد اقتصاد سیاسی را به‌صورت جدی شروع کرد که حاصل آن «دست‌نوشته‌های اقتصادی–فلسفی» بود؛ اثری که تا سال ۱۹۳۲ منتشر نشد و ناشناخته ماند. مارکس در مقدمه و پیش‌گفتار «نقد اقتصاد سیاسی» و دیگر آثارش، هرچند به‌طور ضمنی ایده‌های آن دوران خود را در متن‌های مختلف تکامل بخشید و از آن‌ها بهره گرفت؛ اما صحبتی از این جزوه‌ی فوق‌العاده مهم خود که در واقع در نقد هگلی‌های جوان و ارایه‌ی نظریه‌ی ماتریالیسم تاریخی نوشته بود، نیست. ایدئولوژی آلمانی از زاویه‌ی دیگری بحث نقد اقتصاد سیاسی را باز می‌کند و تلاش می‌کند از طریق توضیح تقسیم‌کار اجتماعی و جدایی شهر و روستا با گسترش شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه را نقد و بررسی کند. مارکس از این دست‌نوشته‌های مهم هرگز به صورت مستقیم صحبتی به‌میان نمی‌آورد و تنها اشاره‌ی کوچکی به دست‌نوشته‌ای دارد که گویا آن را برای جویده شدن به موش‌ها سپرده بود! منظور مارکس به احتمال زیاد دست‌نوشته‌ی موسوم به «ایدئولوژی آلمانی» است که آن هم تا سال ۱۹۳۲ در گاو صندوق سوسیال‌دموکراسی ضدانقلابی و دترمینیتس، نگه‌داری می‌شد. سرانجام سال‌ها بعد «دیوید ریازائف»، مارکسیست و مارکس‌شناس برجسته و مسول انتشار آثار مارکس و انگلس در اتحاد جماهیر شوروی، توانست با پرداخت مبلغ هنگفتی این دست‌نوشته‌ها را از چنگ داروینیت‌های ئئوکانتی اترناسیونال دوم بیرون بکشد و منتشر کند.^۱

مارکس در اثر دیگری به نام «فقر فلسفه» که در فرانسه شهرت عمومی یافته بود، تئوری پول و اجاره‌ی ریکاردو، دیوید هیوم و منتسکیو را تقریباً بی‌کم‌وکاست می‌پذیرد. با وقوع انقلاب ۱۸۴۸، مارکس در قامت یک انقلابی وارد عرصه‌ی انقلاب می‌شود. انگلس نیز به‌عنوان یک ژنرال پارتیزان، قهرمانانه در جنگ‌های پارتیزانی شرکت می‌کند. به‌همین دلیل بود که خانواده‌ی مارکس به انگلس لقب «ژنرال» داده بودند.^۲ مارکس مساله‌ی نقد اقتصاد سیاسی را بعد از شکست انقلاب ۱۸۴۸ و بعد از اخراج از بروکسل، در لندن از سر گرفت. در دوران بحران۱۸۵۷ تا مارس ۱۸۵۸، او به‌صورت جدی به مطالعه و تحقیق در حوزه‌ی نقد اقتصاد سیاسی پرداخت و با انگیزه‌ی برخورد با این بحران، نوشتاری را در هفت دفتر به رشته‌ی تحریر درآورد؛ دست‌نویس‌هایی که درواقع برای انتشار نوشته نشده بودند و شامل گفت‌وگوهای مارکس با خودش هستند. آن‌چه ما امروز به عنوان «گروندرپسه» می‌شناسیم، شامل تمام دفت‌هایی‌ست که می‌توان آن‌ها را پیش درآمد و طرح مقدماتی مارکس برای نوشتن سرمایه دانست.^۳

از اکتبر ۱۸۵۷ تا نوامبر ۱۸۵۸ نه‌تنها این هفت دفتر، که پنجاه جزوه‌ی قابل انتشار همراه ده جزوه‌ی دیگر که به‌دنبال آن آمد، جزوه‌هایی بودند که مارکس برخی از آن‌ها را برای انتشار در «نیویورک دیلی تریبون» و «نیوآمریکن سایکوپدیا» به نگارش درآورد.^۴

دفت‌های دوم تا هفتم که جلد اول سرمایه را تشکیل دادند و شامل نقدی‌ست بر اقتصاد سیاسی، درواقع به بررسی روند عمومی سرمایه و یا همان‌طورکه خود مارکس گفته، به بررسی فرایند و پروسه‌ی تولیدِ سرمایه

پرداخته‌اند. بخش دوم که بعدها توسط انگلس دسته‌بندی، ویرایش و برای انتشار آماده شد، پروسه‌ی گردش سرمایه را واکاوی کرده است. جلد سوم نیز با عنوان فرعی «فرایند تولید سرمایه‌دارانه به‌مثابه یک کل»، اتحاد سرمایه، سود و بهره‌ی مالکانه را بررسی کرده است. درنهایت، مارکس تنها شاهد چاپ جلد اول سرمایه بود و پروژه‌ی شش کتابش هرگز به سرانجام نرسید. او در سال‌های آخر عمرش علاوهبر کار و تحقیق درمورد نقد اقتصاد سیاسی، به موضوعات مختلف انسان‌شناسی، ریاضیات، کشاورزی، جنبش‌های دهقانی در روسیه و شیوه‌های تولید غیرسرمایه‌دارانه، شیمی و غیره نیز می‌پرداخت. بعد از مرگ مارکس درسال ۱۸۸۳، انگلس جلدهای دوم و سوم سرمایه را بر اساس دست‌نوشته‌های مارکس برای انتشار آماده کرد. مارکس که از چاپ فرانسوی سرمایه و نیز بحث‌هایی که در روسیه درمورد برداشت‌های مکانیکی ازسرمایه درگرفته بود، ناراضی بود، بر آن شد تا پیش‌گفتاری بر چاپ فرانسوی سرمایه بنویسد و آن را مورد بازبینی و بازنویسی قراردهد. به‌علاوه، بازخوانی آثار متفکران کم‌نظیر روس به زبان روسی، ازجمله «چرنیشفسکی» و مکاتبات مارکس با «ورا تسالوچیچ»، او را به بازبینی و تعمق جدی درمورد نگرش‌های اروپامحورانه‌س خود واداشت و در بازنویسی سرمایه تلاش کرد تا امکان هرگونه کج‌اندیشی و سوءبرداشت را از میان ببرد؛ بگذریم که ضدمارکسیسم همواره بهانه‌ای برای تعرض به مارکس و مارکسیسم پیدا می‌کند.^۵

مقدمه‌ی مارکس بر نقد اقتصاد سیاسی، درواقع بعد از این هفت دفتر نوشته شده است. همان‌طور که خودش نوشته، اقتصاد بورژوایی را متشکل از شش عامل می‌دانست که عبارتند از: سرمایه، اجاره‌ی زمین و مالکیت بر آن، کار مزدی، دولت، تجارت جهانی و بازار جهانی. او می‌خواست سرمایه را در شش جلد بنویسد و در هر کتاب، یکی از این مباحث شش‌گانه را جداگانه بررسی کند؛ پروژه‌ای که اگرچه هرگز تحقق نیافت؛ اما با خواندن کتاب اول متوجه خواهیم شد که چکیده‌ی این شش کتاب در جلد اول سرمایه وجود دارد.

مارکس در دوران نگارش گروندرپسه، پس از اتمام فصل پول، سراغ مهم‌ترین بخش آن، فصل سرمایه، رفت و درارتباط با این فصل، دوباره به بخش مقدمه بازگشت. گروندرپسه که به نسخه‌ی خام یا طرح اولیه‌ی سرمایه شناخته می‌شود، درواقع شامل پیش‌نویس‌ها و گفت‌وگوهای مارکس با خودش برای نوشتن اثر به‌مراتب مهم‌ترش سرمایه است که با عنوان فرعی «نقد اقتصاد سیاسی» انتشار یافت. «نقد اقتصاد سیاسی» نقطه‌ی تلاقی تمام آثار سیاسی، اجتماعی، انتقادی، فرهنگی، نقد تمام ایدئولوژی‌های وارونه و نیز کانون پیوند آثار اولیه‌ی مارکس با آثار متاخر اوست.^۶

جای‌گاه کتاب سرمایه

یازدهم سپتامبر ۱۸۶۷، روزی بود که جلد اول سرمایه نخستین‌باردر هزار نسخه در هامبورگ منتشر شد. مارکس همان‌طورکه در مقدمه‌ی سرمایه نوشت، این انتظار را از خود داشت که به خواننده چیزهایی بیاموزد که هرگز در هیچ‌جای دیگری نخوانده است. لنین هم می‌نویسد: «اگر مارکس علم منطقی مثل هگل از خود به‌جا نگذاشت، منطق سرمایه را به‌جا گذاشت.»^۷ منظور لنین این است که «سرمایه» اثری از جنس منطق هگل است. بازنمایی منطق هگل و وارونه ساختن آن از سوی مارکس، برای نقد مناسباتی که هگل آن را «جامعه‌ی بورژوایی» می‌نامید، به معنای واقعی در این کتاب وجود دارد. اگر «علم منطق» هگل مهم‌ترین سند فلسفی تاریخ فلسفه در جهان است، «سرمایه»ی مارکس پراهمیت‌ترین و برجسته‌ترین سند اقتصاد سیاسی در تاریخ جهان است. «کارل کرش» درِ مقدمه‌ای که بر سرمایه نوشته است، این کتاب را با جمهوری افلاطون، لویاتان هابز، قرارداد اجتماعی روسو و برخی آثار مهم دیگر مقایسه می‌کند: قیاسی که

از یک‌نظر درست و از نظر دیگر اشتباه است. بی‌تردید آثاری که کارل کرش از آن‌ها نام می‌برد، آسان‌دی بسیار مهم در تاریخ تکامل اندیشه‌ی بشری هستند و هرکدام در دوران خود جایگاه ویژه‌ای مانند سرمایه داشته‌اند.^۸ در ادامه به بازخوانی دیباچه‌ی کرش خواهیم پرداخت. نکته اما این‌جاست که «سرمایه»ی مارکس که هم‌چون خورشیدی بر فراز تاریخ تکامل اندیشه‌ی بشری می‌درخشد، با روشی کاملاً جوهری، ماتریالیستی و تاریخی، با بهره‌گیری از روش دیالکتیکی‌ای که مارکس از هگل به ارث برده، به دقیق‌ترین شکل ممکن، ذات و ماهیت سرمایه‌داری را برای خواننده روشن می‌کند. به‌علاوه، انسان را از مشاهده‌ی سطحی پدیده‌ها به عمق می‌برد و قوانین پشت پرده‌ی نظام سرمایه‌داری را چنان برملا و روشن می‌کند که هیچ اثر دیگری در تاریخ چنین نکرده است.

مارکس در پیش‌درآمد نقد اقتصاد سیاسی، به‌واقع با نقد روش اقتصاد سیاسی و از طریق نفی نگرش عمومی، غیرکنکرت و غیردیالکتیکی اقتصاد سیاسی به جامعه حقانیت روش خود را به نمایش می‌گذارد، بدون اینکه به صورت کنکرت روش خود را توضیح دهد.^۹ انگلس «سرمایه»ی مارکس را «انجیل» طبقه‌ی کارگر می‌خواند، اما واقعیت این است که سرمایه نه انجیل است و نه اکثریت طبقه‌ی کارگر این کتاب را خوانده‌اند. به‌جرات می‌توان گفت که اغلب کمونیست‌ها هم سرمایه را نخوانده‌اند. هم‌چنین در بازخوانی‌های سرمایه در قرن بیستم، هرگز شاهد یک بازخوانی جدی از کتاب سرمایه نبوده‌ایم. بازخوانی جدی سرمایه، نخستین‌بار با «ولفگانگ فریتز هاوگ» و «دیوید هاروی» آغاز می‌شود و پیش از آن‌ها به‌ندرت یک بازخوانی جدی صورت گرفته است. «ایزاک ایلچ رابین»، یکی از مارکسیست‌های برجسته‌ی اواخر دهه‌ی دوم قرن بیستم، تلاش کرد سرمایه را از زاویه‌ی آثار مختلفش، ازجمله اثر بسیار مهم «مقالاتی درمورد تئوری ارزش»، بازخوانی کند و از این طریق تئوری ارزش مارکس را در دورانی که این تئوری توسط مارکسیسم عامیانه و استالینی زیر دست و پای دولتی که ادعای مالکیت خصوصی بر مارکسیسم را داشت له شده بود، دوباره زنده کند.^{۱۰} «رومن روسدولسکی» نیز از معدود کسانی بود که درکتاب «درباره‌ی تاریخ شکل‌گیری سرمایه مارکس»، نخستین‌بار با دقت و ژرف‌بینی به بازخوانی گروندرپسه و نقش آن در شکل‌گیری سرمایه می‌پردازد.^{۱۱} لنین هنگامی‌که به بازخوانی هگل می‌پردازد، در «دفت‌های فلسفی» می‌نویسد: «هرکس کل منطق هگل را نخوانده و نفهمیده باشد، هرگز نمی‌تواند سرمایه مارکس، به ویژه فصل اول آن را بفهمد. درنتیجه می‌توان گفت بعد از نیم قرن حتی یک مارکسیست مارکس را نفهمیده اس.»^{۱۲} البته به احتمال زیاد اشاره‌ی او به افرادی مانند «پلخائف» و «کائوتسکی» بود که درکی از منطق هگل و بازخوانی هگلی سرمایه نداشتند. بی‌دلیل نیست که کائوتسکی سرمایه را یک اثر تاریخی می‌خواند و پلخائف ماتریالیسم تاریخی را نوعی مونیسم بررسی می‌کند.

شاید لنین نخستین کسی بود که به بازخوانی هگلی آثار مارکس پرداخت و برای فهم سرمایه به هگل رجوع کرد. «دفت‌های فلسفی» لنین درباره‌ی هگل، متاسفانه سال‌ها ناشناخته ماند و استالین از چاپ دوباره‌ی آن جلوگیری کرد. به‌جای آن، استالین کتاب «ماتریالیسم و امپریوکریتیسم» لنین را که مصداق فلسفی مارکسیسم عوامانه و ماتریالیسم مبتذل لانگه‌ای (درمقابل ماتریالیسم مارکسی) بود، به‌عنوان ایدئولوژی رسمی حزب کمونیست انتخاب کرد و برمبنای همین عامی‌سازی مارکسیسم بود که به حکومت خود ادامه داد.^{۱۳}

بدون فهم دیالکتیک، ذات هگل فهم نظریه‌ی ارزش مارکس غیرممکن است. بر اساس تحقیقاتی که ولفگانگ فریتز هاوگ متفکر برجسته‌ی مارکسیست در زمینه‌ی بازخوانی سرمایه انجام داده است، ادعا می‌کند که بخش وسیعی از مارکسیست‌ها، اکتویست‌ها و کسانی که ادعای همسویی با مارکس و مارکسیسم را داشتند، نه تنها هگل بلکه خود مارکس را هم به خوبی نخوانده

روزنامه

و درک نکرده‌اند و فراتر از آن هرگز به صورت جدی به بازخوانی سرمایه نپرداخته‌اند. اگر در قرن گذشته فهم مارکس و سرمایه در میان کسانی که به شکل پراگماتیستی به مارکسیسم پیوسته بودند، یک پدیده‌ی می‌توان گفت تقریباً فراگیر بود و به جز متفکران معدود و برجسته‌ای همچون لابریولا، لنین، گرامشی، لوکاچ، کرُش، روبین، شموکله، لوگزمبورگ و تعداد معدود دیگری بخش وسیعی از مارکسیست‌ها از باخوانی جدی سرمایه دوری می‌کردند و یا کارگران کمونیستی که علاوه بر مبارزه‌ی تشکیلاتی و حزبی، به خاطر ساعات کار طولانی امکان بازخوانی سرمایه را نداشتند.^{۱۴}

اگر در قرن بیستم مبارزه‌ی عملی و جنگ هر روزه این امکان را از بسیاری از کمونیست‌ها و انقلابیون می‌گرفت که دست به خوانش جدی سرمایه بزنند و برای فهم سرمایه‌ی مارکس پیشقراوالان مارکس و مارکسیسم را با دقت مطالعه کنند، در دوران پسافاشیسم در اروپا با مکاتب آکادمیک متفاوتی چه در غرب و چه در شرق طرف هستیم که در حین تلاش برای بازخوانی سرمایه، بعضاً از این اثر عظیم تتوریک که اسلحه‌یی قدرتمند بر علیه سرمایه‌داری است، یک کتاب دگم می‌سازند همچون کتاب‌های مذهبی می‌سازند و بخش دیگر در مکاتبی همچون مکتب تاریخی–منطقی در آلمان سرمایه مارکس را به یک اثر آکادمیک تبدیل می‌کنند.^{۱۵}

از سوی دیگر، در دهه‌ها و سال‌های اخیر مباحث زیادی پیرامون روش سرمایه و روش مارکس، دیالکتیک سیستماتیک و مسائلی از این دست شکل گرفته است که اغلب پیش ازآن‌که به بازخوانی سرمایه و بخش‌های مختلف آن و اهمیت خوانش آن برای جنبش کارگری بپردازند، بیشتر شامل مباحث آکادمیک در ساحت مارکس‌شناسی تقریباً بی‌ربط به کلیت متون مارکس و انگلس هستند که بازدهیِ تتوریک به عنوان راهنمای عمل برای طبقه‌ی کارگر و جنبش کمونیستی ندارند و در بسیاری از مواقع به کژفهمی بیشتر دامن زده‌اند.^{۱۶} این درحالی‌ست که کتاب سرمایه، دشمن عامی‌سازی اندیشه، اقتصاد، ماتریالیسم و هرنوع ابتذال فکری دیگر است. مارکس در جلد سوم سرمایه، با قدرت تمام درمقابل اقتصاد عوامانه می‌ایستد و می‌گوید: «اگر پدیده‌ها آن‌طورکه اقتصاد عوامانه توضیح می‌دهند قابل توضیح بودند، دیگر نیازی به علم و تحقیق نبود.^{۱۷}

منابع:

- Dunayevskaya, R. (1982) Philosophy and revolution: from Hegel to Sartre, and from Marx to Mao. 2nd ed. [Atlantic Highlands] N.J., [Brighton] Sussex: Humanities Press ; Harvester Press.
- Callinicos, A. (2011) Die revolutionären Ideen von Karl Marx. 1. Aufl. Hamburg: VSA.
- Musto, M. and Camiller, P. (2018) Another Marx: early manuscripts to the International. London New York (N.Y.): Bloomsbury academic.
- Ahmad, A. (2022) Klassen Nationen Literaturen: eine theoretische Betrachtung. Erste Auflage. Translated by I. Batzke. Kassel: Mangroven Verlag. P.298-9
- Shanin, T. (ed.) (1983) Late Marx and the Russian road: Marx and ‘the peripheries of capitalism’. New York: Monthly Review Pr. MEW 42 (1974). Berlin: Dietz.
- Lenin, W.I. (1968) Lenin Werke 38. Berlin: Dietz. P.316
- Korsch, K. (1975) ‘Gleitwort’, in Das Kapital. Frankfurt (M.). Berlin, Wien: Ullstein, p. V–XXVIII.
- Marx, K. and Engels, F. (1971) Marx-Engels-Werke 13 (40+ vol). Dietz. P.631
- Rubin, I.I. (2017) Essays on Marx’s theory of value. New York: Black Rose Books.
- Rosdolsky, R. (1974) Zur Entstehungsgeschichte des Marxschen ‘Kapital’: der Rohentwurf des Kapital 1857 - 1858. Bd. 2. 4., unveränd. Aufl. Frankfurt am Main: Europ. Verl.-Anst (Basis-Studienausgaben).
- Lenin, W.I. (1968) Lenin Werke 38. Berlin: Dietz. P. 170
- Holz, H.H. (2010b) Aufhebung und Verwirklichung der Philosophie. Berlin: Aurora. P. 248-9
- Haug, W.F. (2008b) ‘Kapital-Lektüre’, HKWM (Historisches-Kritisches Wörterbuch des Marxismus). Edited by W.F. Haug. Hamburg/Berlin: Argument-Verl.
- Haug, W.F. (335AD) ‘Historisches/Logisches’, HKWM (Historisches-Kritisches Wörterbuch des Marxismus). Hamburg/Berlin: Argument ; Inkrit, Institut für Kritische Theorie.
- Rauhala, P. (2023) Marx in the West and in the East: reading ‘Capital’ in the divided Germany. Tampere: Tampere University.
- Marx, K. and Engels, F. (1983b) Marx-Engels-Werke 25. Berlin: Dietz. P.825

جنگ اسرائیل؛ محل سرمایه‌گذاری جدید فلوریدا

کاتیا شوَک

مترجم: محمدرضا کریمی

رون‌دی‌سانتیس ، فرمان‌دار جمهوری‌خواه فلوریدا، در آستانه‌ی متنوع کردن هر گونه معیارسنجی ریسک مالی در هنگامی‌ست که دولت‌های محلی از پول عمومی برای سرمایه‌گذاری در اوراق قرضه‌ی تامینمالی دولت اسرائیل استفاده می‌کنند. این تصمیم در حالی اتخاذ می‌شود که تنها چند ماه پیش، یکی از نهادهای بزرگ اعتبارسنجی، نسبت به ریسک نکول این اوراق هشدار داده و احتمال داده بود که این اوراق به سطح «بی‌ارزش» تنزل خواهند یافت.

سیاست‌مداران فلوریدا با ایجاد این معافیت ویژه و اجازه‌ی سرمایه‌گذاری نامحدود در یک کشور خارجی که در آستانه‌ی جنگ منطقه‌ای قرار دارد، اکنون در آستانه‌ی سوق دادن سهم بسیار بیش‌تری از پس‌انداز دولت‌های محلی به سمت تلاش‌های جنگی رژیم تانیا‌هو هستند.

این لایحه هم‌چنین الگوی مالی جدیدی را نیز تعریف می‌کند که به دولت‌های محلی در سراسر ایالات متحده اجازه می‌دهد تا علی‌رغم ریسک مالی فزاینده‌ای که وجود دارد، مبالغی تقریباً نامحدود را در جنگ اسرائیل سرمایه‌گذاری کنند.

لایحه‌ی فلوریدا توسط شهرستان پام بیچ ، یکی از ثروتمندترین شهرستان‌های این ایالت که اقامت‌گاه تفریحی دونالد ترامپ، موسوم به مار-ا-لاگو نیز در آن قرار دارد. این شهرستان دلار از مالکیت ساکنان خود مواجه شده، زیرا ۱۵ درصد از سبد پس‌انداز مالی خود را در اوراق قرضه‌ی صادرشده از سوی اسرائیل سرمایه‌گذاری کرده و به این ترتیب، به بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار جهان در اوراق اسراییلی تبدیل شده است. طبق قانون، تنها اوراق قرضه‌ی خارجی که دولت‌های محلی در فلوریدا مجاز به سرمایه‌گذاری در آن هستند، اوراق اسراییلی است.

فراتر از کمک‌های مستقیم نظامی‌ای که از سوی دولت فدرال آمریکا به اسرائیل می‌رسد، خرید اوراق قرضه (به‌ویژه در جریان جنگ اسرائیل و حماس که پس از حملات ۷ اکتبر آغاز شد) به یکی از محورهای کلیدی‌ای تبدیل شده که ایالت‌ها و نهادهای محلی آمریکا می‌لباردها دلار از مالکیت شهروندان را از طریق آن به اسرائیل منتقل می‌کنند. بنا بر استادی که «لور» بررسی کرده، دلال اصلی فروش اوراق اسرائیل که به نمایندگی از دولت اسرائیل فعالیت می‌کند، برای تصویب این قانون بی‌سابقه در ایالت فلوریدا لابی کرده است.

ارایه‌ی این لایحه تنها چند ماه پس از آن صورت گرفت که برجسته‌ترین موسسه‌ی اعتبارسنجی وابسته به وال‌استریت موسوم به «مودیز» رتبه‌ی اوراق قرضه‌ی اسرائیل را از Aبه Baa تنزل داد. رتبه‌ای که نشان دهنده‌ی این است که در بچوجه‌ی تنش‌های فزاینده‌ی ژئوپولیتیکی، در زمینه‌ی عدم بازپرداخت به سرمایه‌گذاران، ریسک بالاتری دارد. ارزیابی مذکور هم‌چنین خاطرنشان کرد که اثرات جنگ بر چشم‌اندازهای مالی بلند مدت کشور، حتی در پایین‌ترین سطح رتبه‌بندی سرمایه‌گذاری نیز «ریسک بسیار بالاتری از حالت معمول» ایجاد کرده است. این بدان معناست که ممکن است تنزل رتبه‌ی دیگری نیز در راه باشد که براساس آن، صورت اوراق قرضه‌ی دولتی کشور وارد رده‌ی پایین‌تری از «اوراق قرضه‌ی بی‌ارزش» خواهد شد و حتی در زمینه‌ی حفظ ارزش نیز آن را به دارایی‌ای پرریسک تبدیل خواهد کرد.

دو موسسه‌ی بزرگ دیگر رتبه‌بندی اعتباری در آمریکا نیز سال گذشته رتبه‌ی اسرائیل را کمی کاهش دادند.

به دلیل این کاهش رتبه، شهرستان پام بیچ و سایر شهرستان‌هایی از جمله میامی- دید که در اوراق اسراییلی سرمایه‌گذاری کرده‌اند نیز در صورت ادامه‌ی خرید اوراق اسراییلی، در تضاد با سیاست‌های سرمایه‌گذاری محلی خود قرار خواهند گرفت؛ چرا که این سیاست‌ها، سرمایه‌گذاری در اوراق اسراییلی را تنها با رتبه‌ی A مجاز می‌دانند. این محدودیت‌ها با قانون جدید از میان برداشته خواهند شد؛ قانونی که در ماه آوریل به اتفاق آرا در مجلس فلوریدا تصویب شده و اکنون تا پیش از پایان دوره‌ی قانون‌گذاری این ماه، در انتظار امضای دی‌سانتیس است.

مایکل آمر-من ، مدیر بخش تحقیقات در «اکنون، دموکراسی برای جهان عرب» که عمل‌کرد اوراق اسرائیل را دنبال می‌کند، گفت: «این لایحه به‌طور مشخص برای ایجاد یک معافیت [برای اسرائیل] طراحی شده است. درست مانند موارد فراوان دیگری که دولت آمریکا در آنها برای اسرائیل معافیت‌هایی قابل شده، در حالی‌که اسرائیل در حالت عادی ناقض قوانین ایالات متحده محسوب می‌شود.»

مثال دیگری که اومر-من به آن اشاره کرد، یک قانون فدرال است که کمک‌های ایالات متحده به نیروهای امنیتی‌ای که مرتکب نقض حقوق بشر شده‌اند را ممنوع می‌کند. نقض‌هایی که ارتکابشان توسط ارتش اسرائیل از سوی سازمان‌های حقوق بشری مستند شده است.

به‌گفته‌ی کارشناسان مالی حوزه‌ی شهرهای‌ها، قانون‌گذاری فلوریدا می‌تواند پیامدهای مالی گسترده‌ای نیز به همراه داشته باشد.

جاستین مارلو ، استاد دانشگاه شیکاگو و مدیر «مرکز مالی شهرداری» این دانشگاه، گفت: «بدون شک این یک مورد بی‌سابقه است. من تاکنون تلاشی برای ایجاد نوعی معافیت قانون‌گذاری از این دست که این‌جا در حال بحث است ندیده‌ام.»

او گفت این سیاست «در حال هموارکردن مسیر برای تغییری بزرگ در رفتار ایالت‌ها و دولت‌های محلی است.»

شهرستان پام بیچ در پاسخ به درخواست لور برای اظهار نظر درباره‌ی این لایحه، پاسخی نداد.

عامل خارجی احتمالی

از آغاز جنگ اسرائیل و حماس، اسرائیل با دریافت ۵ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری از سوی سرمایه‌گذاران عمومی و خصوصی ایالات متحده، رکوردی بی‌سابقه را ثبت کرده تا بتواند با کوه فزاینده‌ی بدهی‌های خود مقابله کند. ۱.۷ میلیارد دلار از این میزان مربوط به دولت‌های ایالتی و محلی آمریکاست.

اوراق قرضه، اوراق بهاداری با درآمد ثابت هستند که سرمایه‌گذاران برای وام‌دادن به دولت آنها را خریداری می‌کنند و این سرمایه در یک بازه‌ی زمانی بلندمدت (از دو تا پانزده سال) با نرخ بهره‌ی مشخص بازپرداخت می‌شود.

درآمد حاصل از فروش این اوراق به عنوان مازاد بودجه به اسرائیل بازمی‌گردد و صرف پروژه‌های دولتی از جمله جبران هزینه‌های عملیات‌های نظامی آن می‌شود.

پیش از جنگ اسرائیل و حماس، در ایالات متحده حدود ۹۰ ایالت و منطقه‌ی محلی، میلیون‌ها دلار در اوراق قرضه‌ی اسرائیل سرمایه‌گذاری کرده بودند؛ اما این روند در یک و نیم سال گذشته به شکل چشم‌گیری افزایش یافته است.

تمام چنین سرمایه‌گذاری‌های آمریکایی، از طریق اصلی‌ترین پذیره‌نویس و مروج این ابزارهای مالی تضمین‌شده از سوی دولت و با استفاده از «شرکت توسعه برای اسرائیل» که با نام «اوراق قرضه‌ی اسرائیل» نیز شناخته می‌شود، تسهیل می‌شود. این نهاد در سراسر کشور دفاتر فروش دارد و اوراق قرضه را به سرمایه‌گذاران خرد، صندوق‌های بازنشستگی دولتی، صندوق‌های خزانه‌داری و سرمایه‌گذاران نهادی در وال‌استریت عرضه می‌کند. در ابتدای ماه جاری، دانی ناوه رییس کنونی شرکت «توسعه برای اسرائیل» و عضو پیشین کنتس و وزیر کابینه، با اعلام فروش بی‌سابقه‌ی اوراق بدهی اسرائیل در ایالات متحده گفت: «۷ اکتبر همه‌چیز را تغییر داد. آن‌چه پس از آن رخ داد، واقعا خارق‌العاده بود. این ۵ میلیارد دلار فقط سرمایه نیست، بلکه رای اعتماد جهانی به اقتصاد اسرائیل است.» شرکت اوراق قرضه‌ی اسرائیل که رییس آن توسط وزیر دارایی منصوب می‌شود، از سال‌های آغازین تأسیس اسرائیل فعالیت داشته و در جمع‌آوری منابع مالی آمریکا برای جنگ شش‌روزه در سال ۱۹۶۷ و سپس جنگ یوم کیپور در ۱۹۷۳ نقشی حیاتی ایفا کرده است.

این کارگزار تنها فروش اوراق را تسهیل نمی‌کند. طبق تحقیقات «کنسرسیوم بین‌المللی روزنامه‌نگاران تحقیقی» ، شرکت اوراق قرضه‌ی اسرائیل در سال گذشته به یک عملیات همه‌جانبه‌ی مالی و سیاسی تبدیل شده که برای تصویب قوانین افزایش‌دهنده‌ی فروش اوراق لابی می‌کند و برای مهمانی‌دادن به سیاست‌مداران، تورهای خصوصی پرهزینه‌ای ترتیب می‌دهد.



یک تغییر «چشم‌گیر»

پس از آن‌که موسسه‌ی مودیز رتبه‌ی اوراق قرضه‌ی اسرائیل را کاهش داد، شهرستان پام بیچ با یک معضل جدی روبه‌رو شد. سیاست سرمایه‌گذاری محلی این شهرستان (مانند بسیاری از شهرستان‌های دیگر) سرمایه‌گذاری در اوراقی با رتبه‌ی اعتباری پایین‌تر از A را ممنوع می‌کند. این سیاست نه تنها سرمایه‌گذاری‌های آتی شهرستان در اسرائیل را تهدید می‌کرد، بلکه مقام‌های مسول آن‌جا را در برابر نظارت و پی‌گرد حقوقی به‌خاطر سبد سرمایه‌گذاری فعلی‌شان آسیب‌پذیر می‌ساخت.

قانون‌گذاران فلوریدا در ماه فوریه با هدف حل مشکل شهرستان پام بیچ لایحه‌ای ارایه دادند. قرار است این لایحه قانون ایالتی را اصلاح کند و مانع از آن شود که نهادهای محلی صرفاً برای اوراق قرضه‌ی اسرائیل، شرط حداقل رتبه‌ی اعتباری تعیین کنند. تحلیل رسمی مجلس قانون‌گذاری درباره‌ی این لایحه، به‌روشنی به کاهش رتبه‌ی اوراق اسرائیل توسط مودیز و سیاست سرمایه‌گذاری شهرستان پام بیچ به‌عنوان بخشی از دلایل لزوم این قانون اشاره کرده است.

جوزف آبرزو، خزانه‌دار شهرستان پام بیچ، این لایحه را به مجلس قانون‌گذاری ارایه کرد و در جلسه‌ی استماع عمومی در ماه مارس به نفع آن شهادت داد.

او به قانون‌گذاران گفت: «نمی‌توانم به‌اندازه‌ی کافی از کمیت بابت پرداختن به این لایحه تشکر کنم. لایحه‌ای برای تضمین این‌که به حمایت از آن‌چه من بزرگ‌ترین متحد خود‌ام یعنی اسرائیل می‌دانم، ادامه دهیم و در اوراق اسرائیل سرمایه‌گذاری کنیم».

در پشت صحنه، شرکت «توسعه برای اسرائیل» برای پیش‌برد تصویب این لایحه از قدرت لابی‌گری خود استفاده کرد. این گروه شرکت لابی‌گری قدرتمند «شرکت مشاوره‌ی پاینت» ، شرکتی که شامل چندین تن از مشاوران و کارکنان پیشین ران دی‌سانتیس است را به خدمت گرفت.

هم‌زمان، شهرستان پام بیچ نیز برای تصویب این قانون از طریق غول لابی‌گری «بالارد پارتنز» (شرکتی که در میان کارکنان پیشین خود چهره‌هایی چون سوزی وایلز ، رییس دفتر ترامپ، و یم باندی ، دادستان کل سابق فلوریدا را دارد) ، تلاش کرد.

در نهایت، هر دو مجلس قانون‌گذاری ایالت فلوریدا این لایحه را به‌اتفاق آرا تصویب کردند. سخن‌گوی دی‌سانتیس در پاسخ به لور تأیید کرد که این لایحه «هنوز به میز فرماندار نرسیده است». در هفته‌های پایانی دوره‌ی قانون‌گذاری فلوریدا، چندین لایحه در انتظار امضای فرماندار هستند.

اگر دی‌سانتیس این لایحه را امضا کند، می‌تواند به یک رویه برای سایر ایالت‌ها و دولت‌های محلی تبدیل شود تا برای تامین مالی تقلاب‌های جنگی اسرائیل ریسک مالی بیش‌تری را بپذیرند. لیدیا عُمان گوش‌زد کرد که آبرزو در یکی از گروه‌های رهبری اوراق قرضه‌ی اسرائیل عضویت دارد؛ گروهی که از خزانه‌داران سراسر کشور تشکیل شده است. او گفت: «[آبرزو] همین حالا هم در جای‌گاهی از قدرت قرار دارد که می‌تواند ایده‌هایش را به ایالت‌های دیگر گسترش دهد.» دلیل گرت استاد مالی در دانشگاه پنسیلوانیا، به لور گفت که اگر رچه تصور نمی‌کنند این سیاست جدید تأثیر زیادی بر تصمیمات سرمایه‌گذاری محلی بگذارد؛ اما از وجود هیچ قانونی که با آن مشابه باشد، اطلاع ندارد.

او گفت: «هیچ گونه مشوق دیگری برای سرمایه‌گذاری در اوراق بهادار پرریسک به ذهنم نمی‌رسد». اگرچه افزود که بیش‌تر ایالت‌ها محدودیت‌هایی برای نحوه‌ی نگارش سیاست‌های سرمایه‌گذاری تعیین می‌کنند.

مارلو در دانشگاه شیکاگو تأکید کرد که این لایحه بخشی از یک تغییر «چشم‌گیر» در سیاست‌های سرمایه‌گذاری دولتی است که «به شکلی که تاکنون ندیده‌ایم»، اجازه می‌دهد «تمرکز شدیدی از ریسک در این سبدهای مالی شکل بگیرد».

او افزود: «این که یک شرکت اساساً این اوراق را خریداری کند یک چیز است، اما این‌که به‌طور صریح دست به کاهش تنوع در سبد سرمایه‌گذاری بزند، چیزی است که کاملاً در تضاد با فلسفه‌ی روند سرمایه‌گذاری پول عمومی قرار دارد.»

روزنامه

پنج‌شنبه ۲۹ خرداد ۱۴۰۴	۱۹ ژوئن ۲۰۲۵	شماره ۲/۶	۴ صفحه
در صورت داشتن هر گونه نقد، تمایل به هم‌کاری یا هم‌پاری،			
می‌توانید از راه‌های ارتباطی زیر با ما در تماس باشید:			
سایت:	ایمیل:	تلگرام:	اینستاگرام:
https://www.ruzname.org	RUZNAME2@gmail.com	https://t.me/RUZNAME_2	https://www.instagram.com/ruzname_2

متشر ضاح فلسطینی در ماه مه در وست پام بیچ تجمع کردند و از جوزف آبرزو خزانه‌دار شهرستان، خواستند خرید اوراق قرضه اسرائیلی را متوقف کند.

عکس از مایک دایموند، پام بیچ بست